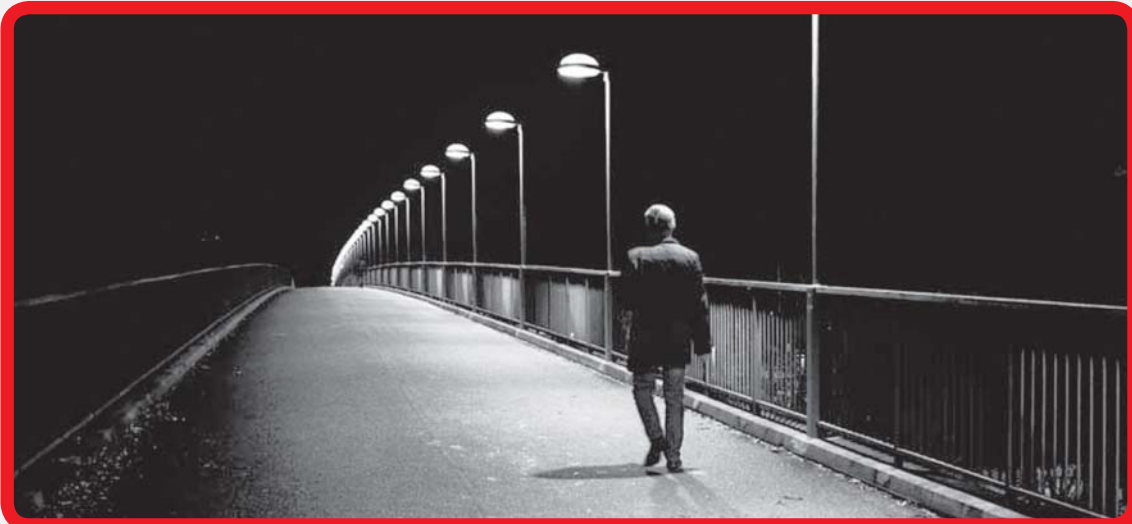


قسمت دهم

طناب قهوه‌ای

محمد غمخوار



آنچه گذشت

یک روز پاییزی سال ۱۳۵۴، کارگران شهرداری هنگام باز کردن جوی آبی که گرفته بود، با جسد زنی در میان ملحفه در زیر پل رو به رو شدند. سرگرد ترابی از کارآگاهان با تجربه پلیس آگاهی مسؤول رسیدگی به این پرونده شد. در تحقیقات مشخص شد، لاله پرستار بیمارستان سینا قربانی این جنایت بوده است. تحقیقات نشان داد، لاله بعد از فوت شوهرش در خانه آتیه‌ای اوزندگی می‌کرد و ارتباط خوبی با خانواده‌اش داشت. در حالی که تحقیقات برای یافتن قاتل لاله بی نتیجه مانده بود، جسد زن دیگری که با طناب قهوه‌ای خفه شده بود، حوالی میدان راه‌آهن پیدا شد. این زن نیز در مسیر خانه ناپدید شده و جسدش در جوی آب پیدا شده بود. روز بعد هم جسد سومین زن در شمال تهران پیدا شد که او هم با طناب قهوه‌ای خفه شده بود. بررسی جسد قربانیان نشان داد دو مقتول نخست قبل از قتل مورد تجاوز قرار گرفته بودند. و حالا ادامه داستان

با او تماس گرفتند و خواستند سریع به آنجا برود. او می‌دانست احضارش در رابطه با قتل زنان است به همین خاطر پرونده این جنایت را هم برداشت و به سمت اتاق تیمسار رفت. تیمسار در حال صحبت با تلفن بود و یک ربع پشت در اتاق منتظر ماند و در این فرصت اطلاعات را دسته‌بندی کرد.

وارد اتاق که شد، پاهایش را به احترام محکم به هم کوبید. تیمسار با حالتی عصبانی نگاهی به سرگرد انداخت و با صدای بلند گفت: معلوم هست چه غلطی می‌کنی؟ هر روز یک زن کشته می‌شود و ما هنوز هیچ سرنخی نداریم. از صبح مقامات بالا چندبار تماس گرفتند و دستور دادند این غائله را تمام کنید. امروز تیر روز نامه‌ها همین قتل‌ها بوده و خبرش به همه جا رسیده است. ببینید قربان...

تیمسار حرف‌هایش را قطع کرد و ادامه داد: تو ببین سرگرد اگر یک زن دیگر قربانی این جنایت شود، مجبور می‌شوم پرونده را بفرستم اداره امنیت و اطلاعات تا در آنجا شاید این قاتل را پیدا کنند و بی‌عرضگی ما برای

همه معلوم شود. سرگرد که انتظار این واکنش تند را نداشت، چند ثانیه صبر کرد تا مطمئن شود تیمسار دیگر حرفی ندارد. بعد برگه‌ای را از میان پرونده بیرون آورد و با چشم گفتن، حرف‌های تیمسار را تایید کرد و ادامه داد: سرنخ‌هایی از قاتل به دست آوردیم که اگر روی همین سرنخ‌ها کار کنیم به زودی او در دام ما گرفتار می‌شود. قاتل، راننده‌ای است که با انگیزه تجاوز، زنان را سوار می‌کند و بعد از تجاوز، آنها را با طنابی قهوه‌ای خفه می‌کند.

کارآگاه مکث کوتاهی کرد و با خیره شدن به صورت تیمسار آرامش را در چهره‌اش دید و با خیالی راحت ادامه داد: این که جسد را در حالی که طنابی قهوه‌ای دور گردنش در حاشیه خیابان با جوی آب رها می‌کند، نشان از این دارد می‌خواهد اعتراض خود یا حس انتقامش را از گروهی از زنان نشان دهد. هویت سومین زن که مشخص شود، می‌توانیم تا حدودی کشف کنیم او با چه زانی اختلاف دارد و از آنها انتقام می‌گیرد. فقط می‌دانم دو قربانی اول مشکل اخلاقی نداشته‌اند. حالا که قضیه به روزنامه‌ها کشیده شده، بهتر است شما مصاحبه‌ای داشته باشید و

درباره قاتل به زنان هشدار بدهید. همین طور از مردم بخواهید موارد مشکوک را اطلاع دهند. از همان مقامات بالایی که از صبح به شما فشار آوردند بخواهید شب‌ها به ما مامور بدهند تا گشت‌ها زیاد شود. با این وضعی که خیابان‌ها در شب دارد من که هیچ، کل اداره امنیت و اطلاعات هم روی پرونده کار کنند، قاتل همین طور قتل‌هایش را ادامه می‌دهد.

سرگرد گزارش تحقیقات را به تیمسار داد و به اتاقش برگشت. با معاون شهربانی تماس گرفت و خواست اگر کسی شکایت فقدان زن جوانی را مطرح کرد، سریع او را به اداره آگاهی بفرستند.

غروب سه نفر از ماموران اداره را صدا کرد و همراه آنها راهی خیابان‌ها شدند تا گشت زنی کنند. می‌دانست قاتل هم همزمان با تاریکی هوا از خانه‌اش بیرون می‌آید. تا ساعت ۱۲ شب در شهر گشتی زدند و چند ماشین مشکوک را هم بازرسی کردند، اما هیچ سرنخی پیدا نکردند.

ادامه دارد...

سرگرد با سرنخ‌هایی که از این جنایت به دست آورده بود به اداره آگاهی بازگشت تا با شناسایی هویت سومین قربانی بتواند فرضیه‌ای که ذهنش را درگیر کرده بود، بررسی کند. حالا می‌دانست انگیزه قاتل سریالی تجاوز به قربانیانش است. این احتمال زمانی قوت می‌گرفت که طلای تعدادی از قربانیان همراهشان بود و قاتل انگیزه و تمایلی برای سرقت نداشت. سرگرد ترابی وقتی به اتاقش رسید از دفتر تیمسار

موادفروشی با کارت ویزیت

مک

بود، زمانی که بمدارک پلیسی مواجه شد، اعتراف کرد.

بازاریابی مواد

او در تحقیقات گفت: اولین بار ۱۴ سالم بود که به عروسی دعوت شدم. با اصرار دوستانم و تشویق آنها مواد مخدر مصرف کردم و آن روز تصور می‌کردم که دیگر لب به مواد نزنم، اما هرگز نتوانستم از مواد دور شوم. حتی چندبار هم اقدام به ترک کردم ولی بی‌فایده بود.

متهم جوان ادامه داد: مدتی قبل هم به اتهام سرقت بازداشت شدم، اما موفق شدم

دانشگاه شماره پلاک موتورسیکلت به دست آمد. با استعلام شماره پلاک موتورسیکلت، ماموران متوجه شدند چند روز قبل موتور به سرقت رفته است.

بررسی هادراین رابطه ادامه داشت تا این که پسر جوان شناسایی و دستگیر شد. در بازرسی بدنی از پسر موتورسوار ۴۰ گرم هروئین و ۲۰ گرم شیشه، ۵۰ برگ کارت که شماره تلفن او روی آن ثبت شده بود و دو وسیله برای سرقت موتورسیکلت کشف شد. امیر که ابتدا منکر توزیع کارت ویزیت فروش مواد مخدر

تحقیقات آنها با شکایت‌های مشابه مواجه شدند. بررسی هانشان می‌داد مرد جوانی در اطراف یکی از دانشگاه‌ها سوار بر موتورسیکلت پرسه زده و با پخش کارت ویزیتی که روی آن شماره تماسی برای خرید مواد مخدر بود، مشتری جذب می‌کرد.

موتور سرقتی

با توجه به حساسیت موضوع تیمی از ماموران وارد عمل شدند و ورود و خروج دانشگاه تحت کنترل نامحسوس قرار گرفت. از سویی با بازبینی دوربین‌های مدار بسته اطراف

وقتی چشمشان به مطالبی که روی کارت نوشته شده بود می‌افتاد بعضی از آنها کارت را پاره می‌کردند و بعضی از آنها، آن را داخل جیبشان گذاشته و ساعاتی بعد با شماره‌ای که روی کارت نوشته شده بود، تماس می‌گرفتند.

شکایت‌های سریالی

چندی پیش مرد میانسالی با پلیس تماس گرفت و از انتشار شماره‌هایی در دانشگاه خبر داد. شماره‌هایی که از فروش مواد مخدر با قیمتی مناسب خبر می‌داد. به دنبال این تماس ماموران پلیس وارد عمل شدند و در ادامه

پسر جوان زمانی که فهمید برخی دانشجویان پول خوبی برای مواد مخدر پرداخت می‌کنند، تصمیم گرفت با توزیع کارت ویزیت بین آنها مشتری جذب کرده و سوزهای خود را پیدا کند.

پسر جوان مقابل دانشگاه توقف کرد و کارت‌هایی که همراه داشت را بین دانشجویان دختر و پسر که در حال رفتن به دانشگاه بودند، پخش کرد. آنها هم بی‌آن که بدانند داخل کارت‌ها چه نوشته، آن را می‌گرفتند و داخل دانشگاه می‌شدند. اما لحظاتی بعد